

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در بحث منافیات نماز به مواردی اشاره کردیم که با اخلاص منافات داشت. گفتیم که امور منافی با اخلاص دو دسته‌اند. دسته‌ی اوّل مواردی که عبادت یا عمل صالح از خود فرد جلب توجه می‌کند، که این موارد سطوح متعدّدی دارند. سطح اوّل این بود که عبادت در نظر خود فرد جلوه کند و او در اثر آن خوشحال باشد. این مورد را توضیح دادیم. اما سطح بالاتر که امروز به بحث آن وارد می‌شویم و به مراتب شدیدتر و خطرناک‌تر از سطح قبلی است، عُجب به عبادت و عمل صالح است؛ که از آن به خدا پناه می‌بریم.

"عُجب" را برایتان توضیح دادم؛ شیفتگی به عمل خود، به عبادت، عمل صالح و هر کار خیر که انسان انجام می‌دهد و آن را خیلی بزرگ پنداشتن؛ به نحوی که شخص خودش را فوق حدّ تقصیر بداند. بگویند من برای خدا کم نگذاشتم؛ هیچ مقصّر نبودم؛ هیچ قصوری هم ندارم و آنچه را که حقّ خدا بود، به جا آوردم. خدایی نکرده این‌گونه فکر کند. احساس کند که به خدا بدهی ندارد؛ حتّی به خدا منت بگذارد؛ که ببین من این همه نماز خواندم، چرا دعای مرا اجابت نکردی؟ من این همه برایت عبادت کردم؛ این همه جبهه رفتم؛ این همه انفاق کردم؛ این همه چنین و چنان کردم؛ یعنی سر خدا منت بگذارد و به خدا ناز بفروشد؛ که ببین من چه بنده‌ی خوبی هستم؛ هوای ما را باید خیلی داشته باشی. این عُجب است. اینکه خودش را برتر از سایر خلائق بداند؛ به دیگران به دیده‌ی حقارت نگاه کند و خود را گل سرسبد بندگان خوب خدا بداند. پناه می‌بریم به خدا که کسی از راه عبادت به این بلا مبتلا شود؛ یعنی درست نقطه‌ی متضادّ عبادت! عبادت قرار بود فروتنی، افتادگی، خضوع، خشوع و تواضع به من بدهد، ولی ضدّش اثر کرد. به قول شاعر:

از قضا سرکنگبین صفر/ فرود روغن بادام خشکی می نمود

ضد چیزی که قرار بود، اثر کرد؛ این چه عبادت و نمازی است!

عُجَب در قرآن

قرآن در داستان جنگ حنین به عُجَب اشاره کرده است. فرمود: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُهُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ»^۱ روز حنین، روزی بود که شما به خاطر زیادی تعدادتان دچار عُجَب شدید. در آن جنگ تعداد رزمنده‌های اسلام زیاد بود و همین سبب عُجَب و خودشیفتگی آنها شد. بعد خدای متعال فرمود: عده‌ی زیاد لشگریان نتوانست شما را بی‌نیاز کند؛ از آن برای شما کاری برنیامد و چنان زمین با همه‌ی وسعت و فراخی‌اش بر شما تنگ شد، که پا به فرار گذاشتید.

مراتب عُجَب در حدیثی از امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمودند: «الْعُجْبُ لَهُ دَرَجَاتٌ» عُجَب مراتب و درجاتی دارد. «مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَناً فَيُعْجِبُهُ وَ يَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعاً»^۲ فرمودند: یکی از درجات عُجَب این است که عمل بد بنده در نظرش زیبا می‌آید و فکر می‌کند چه عمل خوبی انجام داده است و چون فکر می‌کند عمل نیک و خوبی انجام داده است؛ در اثر این، دچار عُجَب می‌شود و گمان می‌کند به‌راستی خیلی کار خوبی کرده است. این به این آیه‌ی قرآن اشاره دارد که

^۱ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۵.

^۲ شهیدثانی، التَّنْبِيهَاتُ الْعَلِيَّةُ عَلَى وُظَائِفِ الصَّلَاةِ الْقَلْبِيَّةِ، باب منافیات؛ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۱۳ و حرّعاملی، وسائل الشّیعة، ج ۱، ص

۱۰۰ و مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۳۱۰.

فرمود: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۳ کسانی که تمام تلاششان در دنیا به هدر رفت؛ گم شد و به بیراهه رفت؛ «ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» تلاش آنها دنیایی بود و اصلاً اخروی نبود. «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» و گمان می‌کردند که چه کارهای نیکی انجام می‌دهند! چه نمازهایی می‌خوانند! چه روزه‌هایی می‌گیرند! چه حسینیه‌هایی می‌سازند! چه کمکی به فقرا می‌کنند! اما تماشای دنیایی بود. نفس، عمل سوءشان را برای آنها تزئین کرد؛ زیبا جلوه داد و عمل زشت و بدشان را آراست و آنها به خاطر اینکه گمان می‌کردند چه عمل خوبی انجام می‌دهند، دچار عجب شدند. امام صادق عليه السلام فرمودند: یکی از درجات عجب این است.

عجب از اعظم مهلکات است؛ از بزرگترین چیزهایی است که می‌تواند انسان را در بُعد معنوی، در رابطه‌ی با خدا و در حقیقت هستی هلاک و نابود کند. عجب حسنه را تبدیل به سیئه، عبادت را تبدیل به معصیت و عمل صالح را تبدیل به عمل سوء می‌کند. عجب انسان را از بالاترین درجات کمال، به حضيض انحطاط و به اسفل سافلین پرتاب می‌کند. عجب چنین چیز وحشتناکی است. احادیثی درباره‌ی عجب برایتان بخوانم.

عجب در روایات

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ثَلَاثٌ مُّهِلِكَاتٌ» سه چیز است که انسان را هلاک می‌کند. «شُحٌّ مُّطَاعٌ» یکی بخلی که انسان از آن پیروی کند و بخیلانه رفتار نماید. «وَهُوَ مُتَّبَعٌ» دومین

^۳ سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۴.

چیز هم هوس‌هایی است که انسان از آنها پیروی می‌کند. «وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ»^۴ و سومین چیز این است که انسان دچار خودشیفتگی و عجب شود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَنْ دَخَلَ الْعُجْبَ هَلَكَ»^۵ کسی که عجب به درون او راه پیدا کرد و مبتلای به عجب شد، هلاک شد.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمودند: «أَتَى عَالِمٌ عَابِدًا» عالم و فرد دارای فهم، معرفت و دانایی - یی، نزد یک فرد اهل عبادت آمد. «فَقَالَ لَهُ كَيْفَ صَلَاتِكَ» عالم از این عابد پرسید: نمازت چگونه است؟ «فَقَالَ مِثْلِي يُسْأَلُ عَنْ صَلَاتِهِ وَ أَنَا [أَعْبُدُ اللَّهَ] مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا [و] ابْنِي» عابد گفت: از همچون منی راجع به نمازش سؤال می‌کنند؛ درحالی که من از کی عبادت خدا به جا می‌آورم و در نمازهایم گریه می‌کنم و حال خوشی دارم؟! «قَالَ فَكَيْفَ بَكَؤُكَ» آن عارف و فرد اهل معرفت و بصیرت به او گفت: گریه‌هایی که در نمازت می‌کنی چگونه است؟ «قَالَ ابْنِي حَتَّى تَجْرِيَ دُمُوعِي» گفت: من گریه می‌کنم به نحوی که اشک‌هایم از چشم‌هایم روی صورتم جاری می‌شود و از صورتم می‌ریزد. «فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ فَإِنَّ ضِحْكَكَ وَ أَنْتَ خَائِفٌ أَفْضَلُ مِنْ بَكَؤِكَ وَ أَنْتَ مُدِلٌّ» آن شخص عالم به عابد گفت: قهقهه‌ها و خنده‌های تو، اگر همراه با خوف و خداترسی باشد، به مراتب بهتر، برتر و افضل از گریه‌هایی است که تو به خاطر آن گریه‌ها بر خدا منت می‌گذاری؛ به خدا ناز می‌فروشی و مباحات می‌کنی! این گریه‌های تو چه ارزشی دارد؛ که تو را این‌گونه مغرور کرده است؟! بعد گفت: «إِنَّ الْمُدِلَّ لَا يَصْعَدُ مِنْ عَمَلِهِ»

۴. حرّ عاملی، وسائل الشّیعة، ج ۱، ص ۱۰۲ و مجلسی، بحار، ج ۶۴، ص ۳۳۵ و شریف الرضی، نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۱۹.

۵. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۱۳ و حرّ عاملی، وسائل الشّیعة، ج ۱، ص ۱۰۱ و مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۳۰۹.

شئ^۶ فردی که اهل دلالت^۷ و نازفروختن به خداست؛ ذره‌ای از عمل و عباداتش بالا نمی‌رود. بابت عباداتتان سر خدا منت نگذارید!

این روایت نیز از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام نقل شده است: فرمودند: «دَخَلَ رَجُلَانِ الْمَسْجِدَ» دو مرد وارد مسجد شدند. «أَحَدُهُمَا عَابِدٌ وَ الْآخَرُ فَاسِقٌ» یکی از آنها عابد، اهل عبادت و عبادت‌پیشه بود و دیگری فاسق و اهل گناه و آلودگی. «فَخَرَجَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ الْفَاسِقُ صَدِيقٌ وَ الْعَابِدُ فَاسِقٌ» اما همین دو نفر از مسجد خارج شدند، درحالی که فرد فاسق، صدیق شده بود و فرد عابد، به انسان فاسقی تبدیل شده بود. چرا؟ حضرت فرمودند: «وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْعَابِدُ الْمَسْجِدَ مُدْلًا بِعِبَادَتِهِ فَيَدُلُّ بِهَا فَتَكُونُ فِكْرَتُهُ فِي ذَلِكَ» علتش این است، فرد عابد با عبادتش به خدا ناز می‌فروخت؛ سر خدا منت می‌گذاشت و در عبادتش همه‌ی فکرش نازفروشی به خدا و منت گذاشتن بر خدا بود؛ که چنین عبادت‌هایی برای تو می‌کنم! «وَ تَكُونُ فِكْرَةُ الْفَاسِقِ فِي التَّنَدُّمِ عَلَى فِسْقِهِ وَ يَسْتَعْفِرُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا صَنَعَ مِنَ الذُّنُوبِ»^۸ اما فرد فاسق، در مدتی که در مسجد بود، همه‌ی فکرش در پشیمانی و ندامت از فسق و آلودگی‌هایی بود که به آن مبتلا بود و به‌خاطر گناهایی که مرتکب شده بود، از خدای عزوجل طلب مغفرت و بخشش می‌کرد. غرور، ناز فروختن و منت گذاشتن‌های عابد، او را تبدیل به یک فاسق کرد و

^۶ شهید ثانی، التنبیهات العلیة علی وظائف الصلاة القلبية و اسرارها، باب منافیات؛ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۱۳؛ حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱،

ص ۱۰۱ و مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۲۳۰.

^۷ ناز کردن، غنج و ناز.

^۸ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۱۴؛ حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۰۱ و مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۳۱۱.

حالت ندامت، سرشکستگی، طلب بخشش و پوزش خواهی از خدا، فرد فاسق را به یک صدیق تبدیل کرد.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث دیگری که حدیث قدسی است، فرمودند: «قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِداوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» خدای عزوجل به داوود پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ» ای داوود! انسان‌های گناه‌آلوده، گناهکار و گناه‌پیشه را بشارت بده و صدیقان را بترسان و به آنها هشدار بده! «قَالَ كَيْفَ أَبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرُ الصَّادِقِينَ» عرض کرد: پروردگارا! چگونه سراغ گناهکاران بروم و بگویم: خوش به حالتان! مژده! مژده! بعد سراغ صدیقان بروم و بگویم وای به حالتان! خطر! خطر! «قَالَ يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَنِّي أَقْبِلُ التَّوْبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ» خداوند فرمود: ای داوود! به گناهکاران، یعنی همان آلوده‌ها و خراب‌ها بشارت بده که من توبه را قبول می‌کنم؛ از همه‌ی گناهان هم چشم‌پوشی می‌کنم و آنها را ندیده می‌گیرم مثل اینکه گناه نکرده‌اند. «وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ أَلَّا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصَبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ»^۹ اما به صدیقان اخطار بده و آنها را بترسان که نکند در اثر عبادات، طاعات و اعمال صالحشان دچار عجب شوند؛ چرا که هیچ بنده‌ای نیست که من بخواهم به‌دقت از او حساب بکشم، مگر اینکه هلاک می‌شود. کدام بنده است که توانسته حقّ خدایی مرا ادا کند؛ شکر نعمت‌ها و عطایای مرا آن‌گونه که من سزاوار آنم، به‌جا بیاورد و عبادت مرا آن‌گونه که من شایسته‌ی آن هستم، انجام دهد؟ کدام بنده است؟!

^۹ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۱۴؛ حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۹ و مجلسی، بحار، ج ۱۴، ص ۴۰.

نسخه بدل‌های این روایت را هم دیدم، که به جای «لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصِبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ»^{۱۰} تعبیرهای دیگری هم نقل شده است، مانند: «لَيْسَ عَبْدٌ يَتَعَجَّبُ [بِعَجَبٍ] إِلَّا بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا هَلَكَ»^{۱۱} هیچ بنده‌ای نیست که به خاطر حسناتش به شگفتی می‌آید یا دچار عجب شود، مگر اینکه هلاک می‌شود؛ یا «لَيْسَ عَبْدٌ نَاقَشْتُهُ الْحَسَنَاتِ إِلَّا هَلَكَ»^{۱۲} هیچ بنده‌ای نیست که من بخوادم مناقشه کنم، ("مناقشه" یعنی مو را از ماست کشیدن. در یک ظرف ماست یک موی کوچک افتاده است؛ می‌خواهند مو را از ماست بیرون بکشند. یعنی به دقت ناخالصی‌ها را بیرون بیاورند). فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که من بخوادم این‌گونه به اعمالش رسیدگی کنم، مگر اینکه هلاک می‌شود؛ هیچ بنده‌ای! مطلق هم فرمود؛ یعنی حتی انبیاء و اولیاء نتوانستند حق خدا را به جا بیاورند. چه شده خودت را به خاطر دو رکعت نمازی که خواندی، یا چهار تومان پولی که توانستی در راه خیر صرف کنی، گم کردی و دچار عجب شدی!

عُجْب، تکبر و خودپسندی در اثر طاعات و عبادات، همان سم مهلکی بود که شش‌هزار سال عبادت شیطان را به باد داد و او را مطرود و ملعون درگاه الهی کرد. آنچه که شش‌هزار سال عبادت، که حضرت امیر عليه السلام در خطبه‌ی قاصعه‌ی نهج‌البلاغه فرمودند: «فَاعْتَبِرُوا يَا كَانٍ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَخْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَمَّهَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ» عبرت بگیرید از آنچه خدا با

۱۰. مجلسی، بحار، ج ۶۰، ص ۳۲۱ و محدث قمی، سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۱۱. طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۳۱۴ و ابن فهدحلی، عدّة الدّاعی، ص ۲۳۷.

۱۲. ابن فهدحلی، عدّة الدّاعی، ص ۲۳۷.

ابلیس کرد؛ هنگامی که عمل طولانی و جهد و کوشش بسیار سنگین او را حبط و نابود کرد؛ درحالی که ابلیس شش هزار سال خدا را عبادت و بندگی کرده بود که این شش هزار سال هم معلوم نیست، از سال های دنیوی است (که سیصدوشصت و پنج روز بیست و چهار ساعته ی دنیا است)؛ یا از سال های اخروی است (که هر یک روزش هزار سال یا پنجاه هزار سال است؛ هر یک سالش سیصدوشصت و پنج تا از این پنجاه هزار سال هاست). این قدر ابلیس عبادت کرد؛ اما به خاطر یک لحظه کبر ورزیدن و دچار غرور، خودبزرگ بینی و خودشیفتگی شدن، مطرود درگاه الهی و ملعون پروردگار شد. پیام آمد: «فَاخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ؛ وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»^{۱۳} از درگاه من بیرون برو؛ تو مطرود و رانده شده ای و لعنت من خدا تا روز قیامت بر توی ابلیس باد. کبر، غرور، خودشیفتگی، خودپسندی و خودبزرگ بینی، شش هزار سال عبادتش را به باد داد. سپس حضرت فرمودند: «فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْتَلِمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ»^{۱۴} بعد از ابلیسی که شش هزار سال عبادت خدا کرد و این گونه نابود شد؛ چه کسی هنگامی که مبتلا به معصیتی شود که ابلیس آن معصیت را کرد (یعنی تکبر، خودپسندی و خودبزرگ بینی)، از کیفر الهی سالم می ماند؟!

^{۱۳} سوره ی ص، آیه های ۷۷ و ۷۸.

^{۱۴} سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

اهل ولاء
www.ahlevela.com

اهل ولاء

www.ahlevela.com

اهل ولاء